

کسبه از طولانی شدن مرمت بازار فرش گله مندند

وعده اجرای فاز دوم با سرعت بیشتر

هم قدم

است، خیلی زود تمام شد، اما این طرف چند سال طول کشید. برای هر قسمت چند مهندس می آیند و می روند تا چند تا اجرا روی هم بگذارند و یک طاقه را درست کنند. مگر ساختن یک سقف چقدر کار دارد؟

● تعامل با دستگاه ها باعث تسریع پروژه است

رئیس اداره عمران و حمل و نقل منطقه ثامن با اشاره به اینکه بازار فرش ثبت ملی است و مرمتش نسبت به بازارهای دیگر مانند سرشور تفاوت دارد، می گوید: در بناهایی که ثبت میراث فرهنگی هستند، مرمت با دقت زیاد و زیر نظر اداره میراث فرهنگی انجام می شود. به همین دلیل نیاز به زمان دارد.

محمد باغدار حسینی داشتن معارض را در این بازاری یکی از عوامل طولانی شدن فاز یک می داند و ادامه می دهد: برای هر بخش از بازار باید مکاتبات زیادی انجام می شد، اما خوشبختانه در شش ماه گذشته با ارتباط خوبی که شهردار منطقه با دستگاه های مختلف مانند آستان قدس برقرار کرد، پروژه روند خوبی داشت. او با اعلام این خبر که ظرف ۱۰ روز آینده کار مرمت بخش ورودی به پایان می رسد و داریست ها باز خواهند شد، بیان می کند: اکنون فاز ۲ را شروع کرده ایم و اگر باز هم همکاری آستان قدس را شاهد باشیم، امیدواریم تا پایان شهریور بتوانیم مرمت این بخش را تمام کنیم. سپس بخش کف سازی شروع می شود و بازار قدیمی مشهد سنگ فرش خواهد شد.

● سقف که تمام شود، تازه نوبت کف است

علی عظیمی که قهوه فروشی اش را به امید پاخور خوب این بازار راه انداخته است، می گوید: ما راضی هستیم که سقف را مرمت کنند، اما نه مثل فاز اول که چند سال طول کشید. اگر همت کنند تا پروژه زود تمام شود و زائران از این مسیر برون حرم، کسبه همکاری می کنند. او آسفالت کنده شده و تکه تکه کف بازار را نشان می دهد و می گوید: داریستی که اینجا سرپا شده بود، آسفالت کف بازار را از بین برده است. گفته اند که پس از سقف، نوبت سنگ فرش شدن کف بازار است. این چند ماه خوب کار کرده اند، اما اگر بخواهند مثل چند سال پیش کار کنند، سالیان سال این بازار رونق پیدا نمی کند. محمد بنازاده که از شش دهه پیش در حجره پدرش در این بازار کار می کند، می گوید: بازسازی بازار سرشور که روبه روی بازار فرش

نجمه موسوی کاهانی - فاز دوم عملیات بازسازی سقف بازار فرش مشهد در خیابان شهید اندرزگو در حالی شروع شده است که کاسبان قدیمی این بازار محله بالاخیابان از روند طولانی فاز یک دل خوشی ندارند؛ پروژه ای که به گفته کسبه قرار بود ظرف هشت ماه به پایان برسد. اما بیش از چهار سال طول کشید و سهم بازاری ها خاک خوردن و بی رونق شدن کسبشان بود.

این روزها در حالی که هنوز داریست های سردر بازار جمع نشده است، کارگران در بخش انتهایی مشغول بستن داریست هستند تا فاز جدید و مرمت سقف انتهای بازار را شروع کنند.

● مرمت لازم بود، ولی خسته کننده شد

علی اکبر ثابت نیا، از قدیمی های این بازار، روی فرش های دست باف، چند لایه پارچه نخی پهن کرده است تا گرد و خاکی که در هوا پراکنده است، کمتر رویشان بنشیند و می گوید: مرمت سقف بازار لازم بود و اگر این کار انجام نمی شد، خطرات زیادی داشت، اما طولانی شدنش، هم کسبه را خسته می کند، هم راه پای مشتری را از بازار قطع می کند.

او داریست های قدیمی جلو بازار را نشان می دهد و می گوید: کار مرمت سقف این جایی که مغازه ما هست، تمام شده، اما هنوز سردر بازار تمام نشده است. الان هم که دارند کار بازسازی قسمت بعدی را شروع می کنند و طبیعی است که باز هم مشتری از این مسیر گذر نخواهد کرد.



معلم محله بالاخیابان از خاطرات تلخ و شیرین دوران خدمتش می گوید

معلمی، آرزوی کودکانی ها

این طور می گوید: مادر بزرگم در قدیم ملاحظه و پدرم که علاقه مرابه معلم شدن فهمید، خیلی تشویق کرد تا به خواسته ام برسم. آن زمان بهترین شغلی که برای خانم ها می پسندیدند، معلمی بود. به همین دلیل دو خواهر دیگر هم به سمت این شغل کشیده شدند. اولین تجربه تدریس شیدادر نهضت سوادآموزی بود. سه سال بعد ازدواج کرد و دو فرزندش را در همان سال هایی که در نهضت درس می داد، به دنیا آورد؛ دختر و پسر که در فاصله چهارده ماهه از هم به دنیا آمدند و مجبور بودند آن ها را با خودش سر کلاس ببرد. می گوید: وقتی در دانشگاه فرهنگیان قبول شدم، توانستم دو سال مرخصی بگیرم و کمی بچه هایم را از آب و گل در بیاورم. سال های اول خدمت در منطقه ای در سرخس به نام چلمه سنگ بود و بعد هم به روستایی در اطراف چناران که پشت کوه ها قرار داشت، منتقل شدم. اهالی آنجا در طول روز دو ساعت صبح و دو ساعت عصر سهم آب داشتند و ما مجبور بودیم در همین ساعت ها کارهایمان را انجام بدهیم. بیشتر از چهار کیلومتر تالاب جاده پیاده روی داشتیم. سخت بود اما شیرین.

● صمیمیت بچه های روستا سختی ها را از یادم برد

شیدامشه ای از سختی های آن روزهای می گوید: گرمایش کلاسمان با بخاری نفتی بود. گاهی کلاس دود می گرفت. حتی یک روز بخاری آتش گرفت و بچه ها را از کلاس بیرون کردم و نفت دان را بیرون انداختم. بعد با بچه های بخاری را در حیاط تمیز کردیم. برای اینکه بچه ها استرس نداشته باشند، با آن ها هالکی شوخی کردیم و خندیدیم

زهرآرمه پور - به یادماندنی ترین دوران خدمتش همان زمانی بود که در کورترین نقطه، جایی پشت کوه های بلند که از امکانات اولیه زندگی بی بهره بود، معلمی را شروع کرد و در تلاش بود تا کارش که رسیدگی به زندگی و دو فرزند و معلمی کردنش بود، بی عیب و نقص باشد. حالا سختی ها را از یاد برده است و به زلالتی و صمیمیت دانش آموزانش در آن روستای دور افتاده فکرمی کند که با عشق برایش سبزی کوهی می چیدند.

عفت شیداد، ساکن محله بالاخیابان، سال ها معاونت و مدیریت مدارس مختلف را بر عهده داشته و مدیر کنونی دبستان دخترانه شاهد حاج تقی آقابزرگ در کاشانی ۱۶ است. ۱۰ سال به عنوان معاون نمونه شناخته شده است و پار سال در مدرسه یاد شده در جشنواره «الف تا» مقام اول کشوری و در «درس پژوهی» که کار گروهی بوده، مقام اول استان را دریافت کرده است.

● نقش معلمی را بازی می کردیم

در کوچه مسجد الرضا^(ع) نوغان به دنیا آمد؛ در خانواده ای مذهبی با دو عموی شهید. عفت شیداد این طور تعریف می کند: در مدرسه ای در چهارراه مقدم به نام شهید رجایی درس می خواندم. مدرسه مان قدیمی بود با درخت توتی بزرگ و پیرسایه که زیر سایه اش معلم بازی می کردیم. هر کس نوبت معلمی کردنش می شد، چادر به سر می کرد و با خرده گچ هایی که از گوشه های دیوار کنده می شد، درس می داد. با لبخندی ادامه می دهد: دو نفر از همان هم کلاسی هایم معلم شدند. عفت شیداد هم مثل بیشتر دختر بچه ها شیدای معلم شدن بود. او



راه تجربه

و کلی بهمان خوش گذشت.

این بانوی محله بالاخیابان بیان لحظات تلخ و شیرینی که گذرانده، تلخی ها را از یاد برده است. می گوید: ارتباط با بچه های صاف و ساده روستا بهترین قسمت خاطراتم است. وقتی چیزی را که به آن هایاد می دادم در رفتارشان می دیدم، برایم خیلی ارزشمند بود و قوت بیشتری می گرفتم. به بعضی دانش آموزانم که دیرتر یاد می گرفتند، بعد از ظهر هادر خانه ام درس می دادم.

حالا پس از این همه سال، گاهی صدای بچه هادر گوشش می پیچد: «خانوم براتون سماق بچینیم؟ خانوم بریم براتون سبزی کوهی بچینیم؟»

● به محل زندگی ام برگشتم

وقتی تقاضای انتقالی اش را داد، خدا ادا می کرد تا پایش به محله امام رضا^(ع) باز شود که شد و حالا دوسال است که در دبستان شاهد حاج تقی آقابزرگ مدیر است. می گوید: لطف امام هشتم^(ع) شامل حالم شد. این مدرسه سه کوچه پایین تر از محل تولدم است و هر روز صبح چشمم به گنبد آقامی افتد و انرژی فوق العاده ای می گیرم. حالا خاطرات کودکی اش هر روز در کوچه پس کوچه های این محله زنده می شوند.